

فرهنگ

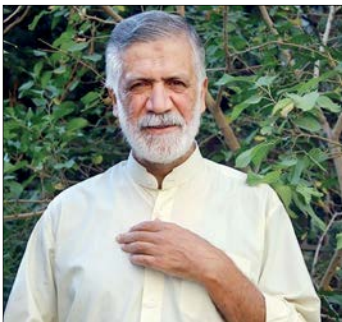
فرهنگ و هنر

سینما

یاد

درباره رحیم رحیمی پور که بر اثر ابتلا به کرونا از میان مارفت استعدادی که زود متوقف شد

رحیم رحیمی پوراهل اصفهایلم بود و طبعی شاعرانه داشت؛گاهی شعر می‌گفت و نگاه منتقدانه و طنزآنه‌ای به موضوعات داشت. حوالی سال‌های ۵۹ و ۶۰ بود که همراه تعدادی از بچه‌های خط امام به سیمافیلم یا مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی آمد. حدود ۴۰۰ نفر از جوان‌های مستعد و علاقه‌مند فعالیت‌های فرهنگی و هنری بودند که می‌خواستند آموزش‌های هنری ببینند به‌خصوص در زمینه تصویر، صدا، عکاسی، رنگ، کارگردانی و همه دروسی که در دانشکده‌های سینمایی تدریس می‌شد. با آقای رحیمی‌پور در همین کلاس‌ها و دوره‌ها آشنا شدم؛ من در آموزش و پرورش مشغول بودم و همراه آقای کلهر که سمت بالایی در آموزش و پرورش داشتند و نیز همراه شهیدرجایی به فرهنگ دآموزش عالی آن زمان آمدم و در واقع جزو اولین مدیران حوزه سینمایی و هنری بعد از انقلاب بودیم. ارتباط ما با آقای هنرجویان پیرو خط امام به این شکل آغاز شد و به آنها فلسفه و ماهیت هنر را تدریس می‌کردم؛ کلاس‌های پر بحثی بود و آنها علاقه‌مند بودند و بسیار مطالعه، کار و تمرین می‌کردند؛ همین طور رحیمی‌پور که یکی از آنها بود.



رحیم رحیمی‌پور در رشته علوم تجربی یا آزمایشگاهی درس خوانده بود اما به هنر و ادبیات علاقه‌مند شد.

در سال‌های جنگ قرار شد او و همکلاسی‌هایش فیلم بسازند. این هنرآموزان با دوربین‌های ۸ میلی‌متری و امکانات همان روزها به جبهه‌های جنگ می‌رفتند و فیلم می‌گرفتند که تلویزیون این فیلم‌ها را به عنوان گزارش‌هایی از شرایط جنگ به نمایش می‌گذاشت. آقای رحیمی‌پور بعد از تجربه‌های اینچنینی، یکی دو فیلم کوتاه ساخت و دست به کار تولید فیلم سینمایی زندان دوله‌تو شد.

این اولین فیلم بلند اوست؛ فیلمی که به ماجراهای کردستان می‌پرداخت و استعدادهایش را به نمایش می‌گذاشت. در فیلم دیگری دوباره به زندان‌های دوله‌تو پرداخته بود که در آن فیلم من به عنوان بازیگر با مرحوم رحیمی‌پور همکاری داشتم. این فیلم با اسم «آقای یک» سال ۶۵ ساخته‌شد.

در فاصله چند سال، فیلم‌های دیگری هم ساخت از جمله فیلم الماس بنفش ۶۸، انفجار در اتاق عمل ۷۰، مستاجر ۷۱ و شیرین و فرهاد در سال ۷۴ که من در فیلم انفجار در اتاق عمل هم برای ایشان بازی کردم.

رحیم رحیمی‌پور نسبت به نابرابری‌هایی که در آن سال‌ها می‌دید، ذهنیت ناسازگاری داشت. کم کم رحیمی‌پور شروع کرد به اعتراض کردن؛ نقد او به برخی از دوستان و همکارانش که از یک طیف بودند، در این ارتباط بود که آنها کم‌کاری می‌کنند یا از موقعیت‌های ایجاد شده برای نفع شخصی بهره می‌گیرند و به هر ترتیب دارند از مسیر انقلاب خارج می‌شوند.

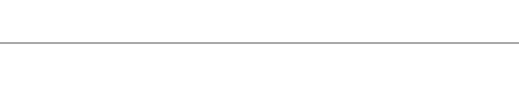
همین قکت‌ها و حساسیت‌ها او را از فضای سینما دور کرد؛ زیرا به قدری معترض بود که مدیران وقت با او همکاری نمی‌کردند و طرح‌ها و ایده‌هایی که داشت معمولاً نیمه‌کاره باقی ماندند. آخرین پيامی که از او دارم مربوط است به یک ماه پیش و همچنان حاوی نقدی است به عملکردهای غیرانقلابی. از جایی به بعد دیگر سینما را رها کرد اما از کارهای فرهنگی و هنری دور نماند.

از استعدادهای خیلی خوب سینما بود که از جایی به بعد متوقف شد. بسیار مومن و معتقد بود و روحیه انتقادی سفت و سختی داشت که باعث شد نتواند در عرصه هنر بیشتر از اینها دوام بیاورد.



«دینامیت» تا نوروز ۱۴۰۱ روی پرده می‌ماند

تهیه‌کننده فیلم سینمایی «دینامیت» با اشاره به ادامه استقبال مخاطبان از فیلم تأکید کرد اکران این فیلم سینمایی تا نوروز ۱۴۰۱ ادامه خواهد داشت. سیدابراهیم عامریان در گفت‌وگو با مهر گفت: هدف از اکران دینامیت احیای سینماها بود و واقعاً هم این هدف محقق شد. منتهی بر سر سینماداران نیست اما علت به میدان آمدن فیلم‌های دیگر هم انگیزه‌ای بود که فروش خوب دینامیت برای سایر صاحبان آثار به وجود آورد.



هویت ایرانی مردم شمال غرب به شهادت شاهنامه

رومیان اند که دودمان آنها به سلم می‌رسد. پس این سه با یکدیگر برادر و فرزندان فریدون هم بوده‌اند. چگونه می‌توان گفت توران سرزمینی است که ایرانی نیست؟ اما در روزهایی بخش‌هایی از توران به فرمان تیره‌های ترک‌نژاد درمی‌آید، شاید این رخداد تاریخی انگیزه‌ای شده‌باشد که توران با ترکستان درآمیزد. «و می‌افزاید: «اگر بخواهیم همچنان از زبان شناسی تاریخی بهره ببریم، واژه توزج یا تورک، از تور که همان نام فرزند فریدون یا پساوند»ک» بیان می‌سواند بازخوانی است، ساخته شده‌است؛ به معنی کسی که در پیوند است با تور و به گونه‌ای نوشته شده که در نوشتار به تورک (ساکن در حرف ر) می‌مانسته‌است. شاید همین انگیزه‌ای شده‌باشد که تورک، تورک (تُرک) دانسته شده‌است.»

این شاعر و نویسنده برجسته در تکمیل توضیحات خود درباره نام تور افرزند فریدون) می‌کند: «ریخت دیگری از این نام که هنوز هم بر پسران نهاده می‌شود، توزرگ است که در آن حرف گاف به جیم دگرگون شده‌است. هنجار در نامگذاری این است که اگر پسری ایرج نامیده شد پسر دوم را توجر بنامند.» پروفیسور کزازی تأکید می‌کند نبردهای دیرباز در میان ایرانیان و تورانیان نبردی خانگی است در میان دو تیره یا دو بخش از یک خانواده؛ نه نبرد در میان ایرانیان و نیرانیان یا غیرایرانیان. او که تألیف چندین کتاب در زمینه‌خاقانی‌شناسی و مولانا شناسی را نیز در کارنامه پرپرا خود دارد، اشعار و آثار فارسی این دو الماس ادبی را دلیل دیگری بررد ادعاهای بی‌اساس برشمرده، می‌گوید: «از دیگر سوی، تنی چند از بزرگ‌ترین سخنوران ایرانی که در آذربادگان (آذربایجان) می‌زیسته‌اند، ساختارهایی را در زبان پارسی پدید آورده‌اند؛ برای نمونه خاقانی، سخن سرای بزرگ ایران یا جادوسخن جهان، نظامی که پنج‌گنج او یکی از شاهکارهای ادب ایران و جهان است و من گمان می‌کنم همین اندک بسنده‌است که نشان بدهد گفته‌هایی از این دست تا چه اندازه بی‌بنیاد است.»

این‌که جست‌وجوکنیم جسارت مدعیان و تجزیه‌طلبان داخلی و خارجی را وسوسه‌های یک قدرت سوم بیشتر کرده یا کوتاهی و سکوت خودمان، یک حرف است؛ این‌که این سکوت را چگونه و با چه شیبی بشکنیم، یک حرف دیگر. اما آنجا که با شاهنامه فردوسی به عنوان بخش مهمی از هویت ایرانی، تاریخ‌این سرزمین زیر سوال برده شود باید در اولین گام بر این مدعیان، بخش سرگذشت فریدون شاهنامه را بخوانیم؛ شاید این گونه خاطرات استقلال‌یافتن کشورهای منطقه برای همه یسنادآوری شود.



شادباش برادرانه

عبدا... اسکندری جز سال‌ها هنرمندی در عرصه گریم، شاگردان زیادی را هم در چهره‌پردازی تربیت کرد که حالا خودشان یک پا استاد هستند و در سینما و تلویزیون ایران، چیره‌دستی می‌کنند. یکی از این دانش‌آموختگان مکتب اسکندری، مجید اسکندری، برادر عبدا... اسکندری است که خودش از مهم‌ترین چهره‌های چهره‌پردازی ایران محسوب می‌شود و هنرش را در آثاری چون پایتخت، مامولک، جنگجوی پیروز، همیشه پای یک زن در میان است و... دیده‌ایم.

او در پیام کوتاهی که برای جام جم ارسال کرد، زادروز برادر و استادش را این‌گونه تبریک گفت: «زادروز برادر و استاد عزیزم را تبریک می‌گویم و دست‌شان را می‌بوسم. امیدوارم خداوند کمی از صبوری ایشان را به من هم‌بدهد.»

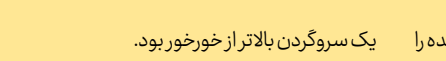


چندی پیش که یک تریبون رسمی جمهوری آذربایجان در اختیار شخصی به نام کریم مددف قرار گرفت، او با به‌هم‌چسباندن جملات و برداشت‌های شخصی، تلاش کرد مخاطب را قانع کند حریم آذربایجان تا خراسان و حتی افغانستان ادامه داشته‌است و ادعا کرد: «کشوری به نام ایران در آن سوی تاجیکستان امروز رو دسند قرار داشته‌است».

مددف برای تاریخ‌سازی حتی پای شاهنامه فردوسی را وسط کشید و با روایتی ناقص از جنگ ایران و توران این‌طور نتیجه گرفت توران همان ارومیه امروزی است و این یعنی هر آذربایجانی چه در جمهوری ایران و چه در جمهوری آذربایجان، پدر و هویتی ترک دارد! وقتی نام از شاهنامه به میان می‌آید، استاد میرجلال‌الدین کزازی از اولین چهره‌هایی است که در ذهن شنونده نقش می‌بندد. او که فقط در زمینه شاهنامه‌شناسی بیش از ۱۰کتاب تألیف کرده و تسلطی مثال‌زدنی بر این اثر ادبی فاخر دارد، برای ارائه پاسخی علمی و دقیق به این گفته‌ها بهترین است. وقتی با او تماس گرفتیم و خلاصه‌ای از آنچه مددف عنوان کرده را مطرح کردیم؛ با ادبیات شیرین و فاخرش، درباره پاسخ دادن به امثال مددف‌ها شفاف‌سازی کرده، می‌گوید: «این گفته یا دیدگاه، آنچنان بی‌پایه و به دور از راستی‌های تاریخی و فرهنگی است که شاید شایسته‌تر آن است که بدان‌ها هیچ پاسخی داده نشود، که اگر پاسخی بدهید به گونه‌ای نشان از آن است که این گفته‌ها را شایسته پاسخ دانسته‌اید...» ولی طوری که انگار سکوت را هم به مصلحت نمی‌داند، توضیحات مستند خود را ارائه می‌کند: «اگر از نام آذربایجان یا آذربادگان بی‌غاریم، که نامی باستانی و ایرانی است، در پارسی میانه آتورپاتگان به معنی سرزمین آتورپات که چهره‌ای نامدار در تاریخ و فرهنگ ایران بوده‌است و این نام اندک به آذربادگان و آذربایجان دگرگونی یافته‌است.»

این شاهنامه‌پژوه ادعای هویت ترک مردم منطقه شمال غرب را با ارائه سند مردود دانسته، تصریح می‌کند: «از سوی دیگر، توران، وارونه آنچه کسانی از سرتا‌گاهی می‌انگارند، سرزمینی ایرانی است؛ زیرا بر پایه تاریخ افسانه‌رنگ ایران، فریدون سه پسر داشته‌است؛ یکی سلم، یکی تور و یکی ایرج. فریدون پادشاه ایران که نام او در اوستا آمده‌است،

سرزمین خود را به سه پاره بخش می‌کند. بخش‌های اپاخترین (شمالی) را به تور، بخش اپاخترین (غربی) را به سلم و بخش‌های دیگر و میانی را به ایرج می‌دهد. ایرانیان از تبار ایرج هستند که نام ایران هم با نام ایرج در پیشه یکی است. تبار تورانیان به‌تسور می‌رسد و سلمانیان همان



یک سروگردن بالاتر از خورخور بود.

سیمرغ‌های ضدآریایی!



گرچه اسکندری در دوران طاسی جمشید آریا (هاشم‌پور) مثل «تیغ و ابریشم» هم دستی روی سر و صورت این ستاره دهه‌های ۶۰ و ۷۰ کشید، اما بعدها هر بار سراغ هاشم‌پور رفت، چهره تازه‌ای از او رونمایی کرد که در تقابل با شمایل آریایی‌اش بود. چهره‌های متفاوت این بازیگر در فیلم‌هایی چون دلشدگان، دادستان، طعمه، هیوا و... را ببیند تا به هنر اسکندری بیشتر پی ببرید. اما دو گریم متفاوت‌تر هاشم‌پور در فیلم‌های آخرین بندر و مسافر ری صورت گرفت که اسکندری برای هر دوی این چهره‌پردازی‌ها برنده سیمرغ شد. گریم هاشم‌پور در نقش مردی عرب به نام ابوعون در مسافری، به‌قدری متفاوت بود که اگر اسم این بازیگر در تیتراژ و شناسنامه فیلم نبود، خیلی از تماشاگران بعید بود او را به‌جا بیاورند.

عیادت نمایندگان شهردار تهران از رویگری

رئیس سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و محمدجواد تاجیک، مشاور و دستیار شهردار تهران به نمایندگی از علیرضا زاکانی از رضا رویگری، هنرمند مردمی عیادت کردند. در این دیدار وضعیت سلامت و روند درمان این بازیگر از سوی نمایندگان شهردار تهران مورد پیگیری قرار گرفت و مقرر شد با دستور شهردار تهران کمک‌های لازم برای بهبود روند درمان آقای رویگری از سوی سازمان فرهنگی هنری شهرداری انجام شود.



شناسایی کرده و از طریق آن بازار فرهنگی ما را در اختیار گرفته‌است. شیبانی می‌گوید: «نیاز نیست ما نگاه سوء استفاده محور داشته باشیم. تاریخ ما تاریخ منطقه است که می‌تواند به بسیاری از خلأهایی که در ذهن مردم منطقه وجود دارد، پاسخ دهد و هویت‌زدایی‌هایی که در دست انجام است را خنثی کند.»

گام مهمی در روشن کردن اذهان عمومی، تولید آثار فرهنگی و هنری است. شیبانی ضعف در این حوزه را این‌طور شرح می‌دهد: «آیا ما یک سریال فاخر درباره جدایی قفقاز از ایران ساخته‌ایم؟ پاسخ این سؤال منفی است. این یکی از کم‌کاری‌ها درباره جمهوری آذربایجان و باکوست؛ درحالی‌که آنها با یک سریال نظامی گنجوی را از ما دزدیده‌اند اما ما یک سریال درباره نظامی گنجوی یا مولانا که امروز ترکیه می‌خواهد هویت او را هم از ایران به سرقت ببرد، ساخته‌ایم؟ باز هم پاسخ منفی است. اینها نمودهایی از کم‌کاری‌هایی است که ما را به این روز انداخته‌است.»

آنچه این کارشناس بر آن تأکید دارد این است که باید برای مقابله با این‌گونه سرقت‌ها و جعل‌های تاریخی تشکیلاتی ورود کرده‌است، تجزیه‌طلبان داخلی پشت نقاب‌هایی خود را پنهان کرده و با قرار دادن هویت ملی و مذهبی در مقابل هم تمام مؤلفه‌های تاریخ ایران را خود را در این زمینه گسترش دهد.

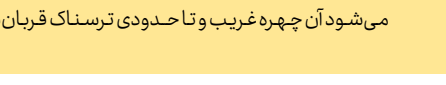
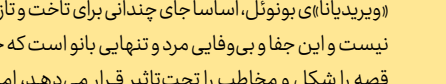
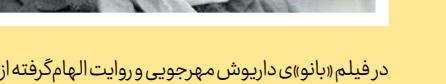
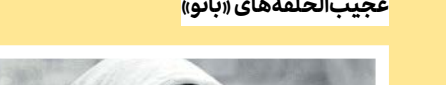
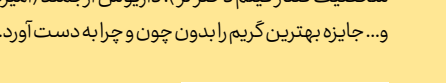
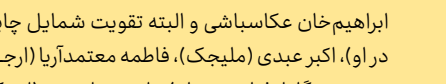
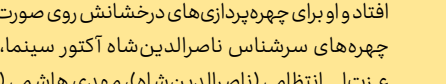
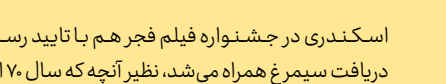
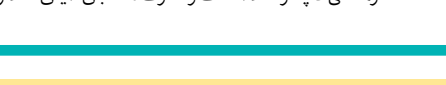
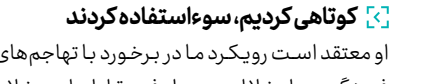
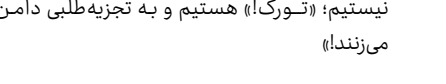
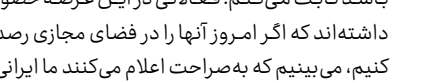
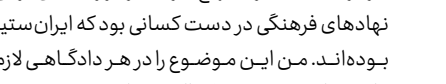
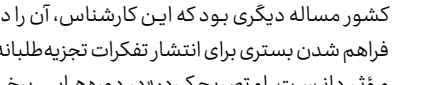
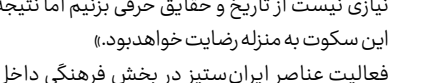
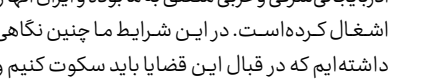
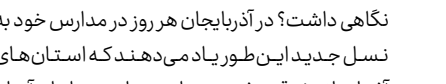
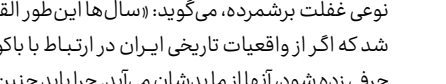
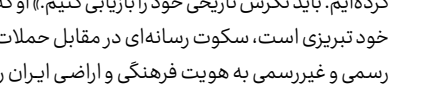
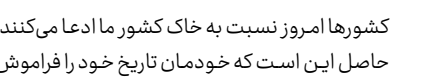
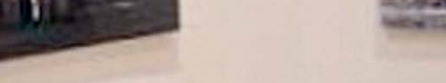
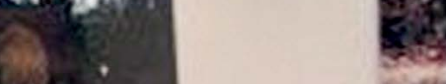
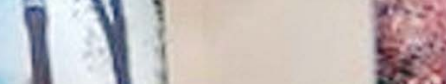
او معتقد است این روزها شاهد جریانِ هستیم که از خارج کشور به آن پول‌پاشی می‌شود و به بحث تشکیلاتی ورود کرده‌است، تجزیه‌طلبان داخلی پشت نقاب‌هایی خود را پنهان کرده و با قرار دادن هویت ملی و مذهبی در مقابل هم تمام مؤلفه‌های تاریخ ایران را مورد هدف قرار داده‌اند.

این جریان در پی تشکیل یک امت به ظاهر اسلامی است که هیچ‌کدام از امامین انقلاب اسلامی به آن اعتقادی ندارند و هدفی جز تجزیه ایران و نابودی جمهوری اسلامی ایران ندارد.

راه‌حل در میان مردم است

برای پاسخ دادن به حملات فرهنگی و خنثی کردن جعل‌های تاریخی، جزئیات بسیاری را باید در نظر گرفت. دکتر شیبانی به این نکته تأکید می‌کند و متذکر می‌شود دولت آذربایجان در این سال‌ها به اقداماتی از جمله تحریف اسامی تاریخی و جغرافیایی، ممنوع کردن زبان فارسی و تغییر الفبا دست زده‌است و نتیجه‌گیری کرد: «در چنین شرایطی به نظر می‌رسد با روش‌های کلاسیک به جایی نخواهیم رسید، ولی می‌توانیم دست به یک سیاست فرهنگی مردم محور بزنیم، چراکه مردم باکو هنوز هویتی ایرانی دارند. گرچه سال‌ها تلاش برای هویت‌زدایی ادامه داشته‌است اما مردم این کشور هنوز هم اصالت ایرانی دارند. بنابراین اگر گروه‌هایی که در بطن و قلب انقلاب اسلامی در ایران پرورش پیدا کرده‌اند و به هویت ایرانی - اسلامی پایبند هستند، مراودات فرهنگی با مردم این کشور برقرار و ارتباطات را در سطح وسیع احیا کنند، نتایج خوبی خواهیم گرفت.»

او یکی از راه‌های احیای این روابط را بازکردن در دانشگاه‌های داخلی به روی جوانان منطقه شمال غرب می‌داند و می‌گوید: «من باور دارم اگر چند نسل دانشجو از این کشور در ایران تحصیل کند، همان نزدیکی که میان ایران و تاجیک‌ها و افغان‌ها وجود دارد، اتفاق خواهد افتاد.»



در فیلم «بانو»ای داریوش مهرجویی و روایت الهام‌گرفته از فیلم «ویریدیانای» یونوتل، اساس‌جای چندانی برای تاخت و تاز کریم نیست و این قفا و بی‌وفایی مرد و تنهایی بانو است که جهان قصه را شکل و مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما مگر می‌شود آن چهره غریب و تا حدودی ترسناک قربان سالار